

پاسخ به وریا شریفی

دوست عزیز، وریا شریفی

مطلب شما را تحت عنوان "چگونه باید از تندپیچ گذشت؟" خواندم. شما با ذکر نمونه کارگران عسلیویه اوضاع اکثریت کارگران ایران و بی حقوقی کامل آنان را به خوبی بیان کرده و نوشته اید: "هزاران انسان در هوایی گرم و طاقت فرسا شبانه روز با نازل ترین دستمزد و کم ترین ایمنی کار می کنند. من شاهد کسانی بودم که شب ها و روزهای متوالی درب شرکت پارس جنوبی می ماندند و التماس می کردند تا به سر کار بروند. بعضی وقت ها که در گوشه ای خوابشان می برد، نیش عقرب و ادارشان می کرد که منصرف شوند و به شهر و دیار خود برگردند. آن هایی هم که به کار گرفته می شدند، پایان ماه یکی یکی وارد دفتر شرکت مربوطه می شدند، گردن را کج می کردند تا شاید بتوانند دستمزدشان را بگیرند و اگر شانس می آوردند قراردادشان را تمدید می کردند. شاید تفاوت آن ها با بردگان این بود که فقط این ها بدون غل و زنجیر بودند. در آنجا کسانی هستند که به عنوان شرکت های "من پاور" نیروی کار "هم وطن" خود را ارزان به "بیگانه" می فروشند و خود بدون هیچ زحمتی از این راه مبالغ هنگفتی به جیب می زنند. با دیدن آن مناظر می شد این حقیقت را تایید کرد که ایران بی حقوق ترین کارگر را حتی نسبت به کشورهای خلیج فارس داراست."

شما همچنین به درستی گفته اید: "کارگران امروز از بیکاری، نبود امنیت شغلی، دستمزد پایین، قرارداد موقت، بی حقوقی، رقابت، نداشتن تشکل و ده ها مشکل دیگر رنج می برند."

من توصیف شما از وضعیت کارگران ایران را کاملا درک می کنم و با رویکرد شما نیز در این مورد که تشکل کاری باید بتواند مبارزه کارگران علیه این مصائب را سازمان دهد، کاملا موافقم. اما باید بگویم که با برداشت شما از تشکل موردنظر کمیته هماهنگی یعنی "تشکل ضدسرمایه داری و سراسری کارگران ایران" موافق نیستم. من تشکل ضدسرمایه داری و سراسری را درست همان سازمان مبارزه کارگران علیه مصائب فوق می دانم، حال آن که به نظر می رسد شما این تشکل را بی ربط به مطالبات و معضلات کارگران می دانید. چنین می نماید که، در برداشت شما، ضدیت با سرمایه داری و الغای کارمزدی چیزی جدا از مبارزه با بیکاری، عدم امنیت شغلی، کاهش دستمزد، قرارداد موقت و... است. برداشت من از نوشته شما این است که شما مبارزه با این مصائب را مبارزه ضدسرمایه داری نمی دانید. اما - اگر چنین است - آیا بازگشت هر کارگر به سر کار با قدرت متحد و متشکل کارگران مبارزه ای به زیان سرمایه دار و به سود کارگر نیست؟ آیا هر افزایش دستمزدی به معنی بازگرداندن بخشی - هرچند بسیار ناچیز - از ثروت تولیدشده توسط کارگران به خود آنان، کاهش ثروت سرمایه دار و بدین سان ضدیت با سرمایه نیست؟ آیا تبدیل هر قرارداد موقت به قرارداد دائم ضدیت با سرمایه داری نیست؟ شکی نیست که مبارزه برای این خواست ها صرفا نقطه عزیمت مبارزه ضدسرمایه داری کارگران است. اما این امر هیچ چیزی از ماهیت ضدسرمایه داری آن ها کم نمی کند. به نظر می رسد که شما مبارزه ضدسرمایه داری را به مبارزه برای کسب قدرت سیاسی و الغای کارمزدی محدود می کنید. بی تردید، این مبارزه، که مستلزم سطح بالایی از سازمان یافتگی و آگاهی طبقه کارگر است، ضدسرمایه داری است. اما هر مبارزه ضدسرمایه داری لزوما به معنی کسب قدرت سیاسی و الغای کارمزدی نیست. مبارزه برای افزایش دستمزد با آن که به معنی مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نیست، اما ضدسرمایه داری است.

با این توصیف، و در صورتی که بپذیریم که مصائبی که شما برشمرده اید چیزی غیر از مصائب نظام سرمایه داری نیست و مبارزه با آن ها به معنی مبارزه با سرمایه داری است، از شما می پرسیم که آیا جز "تشکل ضدسرمایه داری و سراسری کارگران ایران" تشکل دیگری می تواند برای از میان برداشتن این مصائب مبارزه کند؟ حتی اگر انتقاد شما را در مورد "کلی و عام" بودن تعریف این تشکل درست فرض کنیم، باز هم منظور کمیته هماهنگی از این تشکل چیزی جز تشکلی که کارگران را دقیقاً در مبارزه روزمره شان علیه بیکاری، نبود امنیت شغلی، دستمزد پایین، قرارداد موقت و... متحد و متشکل می کند و تنها پس از این کار به سطوح بالاتر مبارزه عزیمت می کند، نبوده و نیست. کمیته هماهنگی با طرح تشکل ضدسرمایه داری خواسته است و می خواهد به کارگران بگوید که آن ها هر چه می کشند از دست سرمایه داری می کشند و کارگران ضمن تلاش برای پیروزی در مبارزات روزمره باید این مبارزات را تا حد از میان برداشتن نفس سرمایه ارتقا و گسترش دهند. و این همان تفاوت اساسی تشکل مورد نظر کمیته هماهنگی با انواع و اقسام تشکل های دیگر است که به کارگران آدرس غلط می دهند و درواقع آنان را به جای مبارزه با عامل اصلی تمام بدبختی هایشان پی خودسپاه می فرستند.

از شما می پرسیم که آیا، به نظر شما، تشکلی از نوع اتحادیه های کارگری کشورهای غربی می تواند کارگران ایران را علیه بیکاری، قرارداد موقت، کاهش دستمزد و... متحد و متشکل کند؟ اگر پاسخ شما مثبت است، می پرسیم چرا این تشکل ها در همان مهد پیدایش خود نه تنها نتوانسته اند این کار را بکنند بلکه به سدی در مقابل مبارزه کارگران تبدیل شده اند؟ آیا قبول ندارید که در مقابل یورش پیوسته و بی امان سرمایه در کشورهای غربی به سطح معیشت کارگران، اکثر اتحادیه های کارگری در مجموع نه در کنار کارگران بلکه در کنار سرمایه داران قرار داشته و دارند؟ آیا قبول ندارید که علت اصلی ناتوانی اتحادیه های کارگری در مبارزه برای جلوگیری از هجوم سرمایه به سطح زندگی کارگران آن است که این تشکل ها، همدست و هم پیمان با سرمایه داران، هرگونه افق ضدیت با سرمایه داری و لغو کارمزدی را بر روی کارگران بسته اند و اجازه برون رفت از باتلاق سرمایه داری را به آنان نمی دهند؟ اما اگر پاسخ شما به پرسش من منفی است، در این صورت به نظر شما جز تشکلی که ضمن عزیمت از مبارزات روزمره کارگران، کارمزدی را به عنوان علت العلل تمام سیه روزی های طبقه کارگر نشان دهد و نگاه و عمل کارگران را متوجه لغو آن کند، چه تشکل دیگری می تواند پاسخگوی مبارزه کارگران - حتی برای بهبود شرایط زندگی فعلی شان - باشد؟

به نظر من، کمیته هماهنگی، به رغم انتقادهایی که به آن وارد است که به جای خود باید به آن ها پرداخت، در مجموع کوشیده است که برای ایجاد چنین تشکلی مبارزه کند و مبارزه نظری در درون آن نیز - تا آنجا که به من مربوط می شود- در چارچوب چنین کوششی بوده است. اما، آن گونه که شما نوشته اید، در این مبارزه مباحثی طرح شده که "هیچ کمکی به حل معضلات امروز طبقه کارگر نمی کند" و این مباحث "عموما دغدغه کسانی است که بیرون از جنبش کارگری هستند و با هر بار فروریختن آوار افکار و اندیشه هایشان دوباره به تقلا می افتند تا جانی تازه بگیرند. بحث هایی که چپ های رنگارنگ سال هاست با هم دارند هیچ گاه تمام شدنی نیست. آن ها با هر تغییر و تحول اجتماعی با شکست اندیشه های دگم و غیرواقعی و فرقه گرایانه خود مواجه می شوند، به زمین می افتند، با نقد گذشته خود دوباره خود را بلند می کنند و باز هم تئوری های جدید ارائه می دهند. اما سیر کشمکش های طبقاتی و تناقضات درونی شان این فرصت را به آن ها نمی دهد که مادیت پیدا کنند."

در مورد آنچه شما در اینجا نوشته اید، به نظر من، دو مسئله را باید از هم تفکیک کرد. یک مسئله این است که آیا اصولاً مبارزه نظری در مورد تشکل کارگری در میان فعالان کارگری لازم و اجتناب ناپذیر است یا نه. فکر نمی کنم شما مخالف مبارزه نظری باشید. گواه ادعای من

همین نوشته شما یعنی "چگونه باید از تندپیچ گذشت؟" است. شما در این نوشته به گونه ای مسئولانه کوشیده اید نظر خود را در مورد راه درست متشکل کردن کارگران بیان کنید و این چیزی جز مبارزه نظری مربوط به مطالبات و معضلات کارگران نیست. اما مسئله دیگر، مبارزه به اصطلاح نظری فرقه های چپ است که شما به درستی آن را نقد کرده اید. این "مبارزه"، همان گونه که شما گفته اید، دغدغه کسانی است که ربطی به جنبش کارگری ندارند. پرسش من از شما این است که آیا شما مبارزه نظری یا، به گفته شما، "جدل" درون کمیته هماهنگی را از نوع "مبارزه نظری" فرقه های چپ می دانید؟ اگر چنین است، من به سهم خود از طرح نظرات انتقادی شما استقبال می کنم و شما را به طرح این نظرات دعوت می کنم. در این مورد، عقیده من این است که مبارزه نظری فقط بر بستر مبارزه عملی و مادی کارگران و در جریان شرکت فعال در این مبارزه می تواند مثرتر باشد. اما مدعی نیستم که مبارزه نظری در کمیته هماهنگی تماما و دقیقا بر بستر چنین مبارزه ای صورت گرفته است. تاکید می کنم که اگر شما بتوانید به گونه ای مستدل نشان دهید که این مبارزه نظری ربطی به مطالبات و معضلات کارگران نداشته یا آغشته به تمایلات فرقه گرایانه بوده است، تا آنجا که به من مربوط می شود، نقد شما را غنیمت خواهم شمرد و خواهم کوشید این مبارزه نظری را مورد بازبینی قرار دهم.

دست شما را می فشارم.

محسن حکیمی
۸۵/۱۱/۲۳